

صدای خاموشان:

دیالکتیک حافظه و فراموشی در بزنگاه جنگ

شکیبا رحمانی



عکس از مرتضی زنگنه، ایسنا

حافظه‌ی جمعی، به‌مثابه پدیده‌ای اجتماعی که در تاروپود تعاملات انسانی و چارچوب‌های فرهنگی-نهادی تنیده شده است، نقشی محوری در برساخت هویت، بازنمایی گذشته، و تأویل وقایع تاریخی ایفا می‌کند. برخلاف حافظه‌ی فردی که در قلمرو ذهنیت شخصی شکل می‌گیرد، حافظه‌ی جمعی، به تعبیر موریس هالبواکس (۱۹۹۲)، در بستر چارچوب‌های اجتماعی پدیدار می‌شود و از پیوندهای افراد با یکدیگر، مکان‌های معنادار، و ساختارهای نهادی تغذیه می‌کند. این حافظه، به‌ویژه در بزنگاه‌های بحرانی نظیر جنگ ایران و اسرائیل، که از ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ با تجاوز آشکار نظامی اسرائیل آغاز شده است، به ابزاری برای معنابخشی به رنج، مقاومت، و بازسازی هویت بدل می‌گردد. با این حال، این فرآیند نه خنثی است و نه فارغ از تعارض، بلکه عمیقاً در شبکه‌های قدرت، ایدئولوژی، و نابرابری‌های طبقاتی و مکانی گرفتار است. پژوهش حاضر، با اتخاذ رویکردی جامعه‌شناختی-انتقادی و بهره‌گیری از آراء متفکرانی چون هانا آرنه، میشل فوکو، رزا لوکزامبورگ، پل ریکور و دیگر اندیشمندان حوزه‌ی جامعه‌شناسی و حافظه با تأکید بر تجربه‌های زیسته‌ی اقشار آسیب‌پذیر و نقش مکان و روایت‌سازی در بازسازی هویت، به کاوش در پویایی‌های حافظه‌ی جمعی در این بستر می‌پردازد. پرسش محوری آن است که چگونه حافظه‌ی جمعی در شرایط جنگ شکل می‌گیرد؛ چه گروه‌هایی در این فرآیند از روایت‌های رسمی حذف می‌شوند؛ و چگونه می‌توان صدای خاموشان را بازخوانی کرد؟

حافظه‌ی جمعی، به‌سان پدیده‌ای که در تقاطع کنش‌های اجتماعی و ساختارهای نهادی برساخته می‌شود، تحت سیطره‌ی روابط قدرت و ایدئولوژی قرار دارد. هانا آرنه (۱۹۷۰) در تمایز میان قدرت و خشونت، قدرت را برخاسته از همکاری و کنش جمعی در فضاهای عمومی می‌داند که تنها از طریق مشارکت فعال توده‌ها مشروعیت می‌یابد، در حالی که خشونت، ابزاری برای تثبیت نظم از طریق سرکوب است. در بستر جنگ، نهادهای قدرت با بهره‌گیری از خشونت نظامی و روایت‌های رسمی، حافظه‌ی جمعی را به گونه‌ای صورت‌بندی می‌کنند که نظم مسلط را بازتولید کند. با این حال، اقشار آسیب‌پذیر - از جمله کارگران روزمزد وابسته به دستمزدهای روزانه، طبقه‌ی فرو دست ساکن در مناطق حاشیه‌ای، کارگرانی که به دلیل تعطیلی کارخانه‌ها بیکار شده‌اند، اقلیت‌های غیربومی مشغول در مشاغل پرخطر، و کارگران خدماتی نظیر رانندگان تاکسی -

در شرایط ناامن به کار ادامه می‌دهند- از طریق کنش‌های روزمره و روایت‌های شفاهی، گونه‌ای از قدرت جمعی را متبلور می‌سازند که ریشه در همبستگی و تجربه‌های زیسته دارد. آرنِت (۱۹۵۸) در تحلیل کنش انسانی، بر اهمیت روایت‌سازی تأکید می‌کند، جایی که داستان‌های زیست‌شده، حتی در شرایط دشوار، به بازتولید معنا و هویت یاری می‌رسانند. از این منظر، خاطرات خانوادگی، دیوانوشته‌ها، و کنش‌های بقا، نه تنها سندی از رنج، بلکه مقاومتی نمادین در برابر حذف ساختاری هستند.

میشل فوکو (۲۰۰۳) با تحلیل پیوند قدرت و دانش، نشان می‌دهد که حافظه‌ی رسمی، تولیدشده توسط دولت‌ها و نهادهای فرهنگی، ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به نظم موجود است. مفهوم «ضدحافظه‌ی» او به روایت‌های مقاومت‌آمیزی اشاره دارد که در برابر حافظه‌ی مسلط شکل می‌گیرند. در جنگ کنونی، روایت‌های رسمی که بر ایثار و قهرمانی تأکید دارند، تجربه‌های زیست‌شده‌ی اقشار آسیب‌پذیر را از مرکز توجه دور می‌کنند، اما این گروه‌ها از طریق کنش‌های پراکنده - مانند حضور در مناطق مورد حمله یا ادامه‌ی کار در شرایط ناامن - حافظه‌ای متمایز را بازتولید می‌کنند. این ضدحافظه، اگرچه در برابر ساختارهای قدرت شکننده به نظر می‌رسد، اما پتانسیل بازسازی هویت و مقاومت طبقاتی را در خود نهفته دارد.

حافظه‌ی جمعی، فراتر از قلمروی ذهنیت، در پیوندی عمیق با مکان و فضا متبلور می‌شود. جان اری (۲۰۰۰) مکان‌ها را نه صرفاً مختصات جغرافیایی، بلکه کانون‌های عاطفی و هویتی می‌داند که حافظه را در خود انباشته و بازنمایی می‌کنند. خانه‌ها، محله‌ها، و خیابان‌ها به‌سان نشانه‌هایی برای بازیابی خاطرات عمل می‌کنند. در شرایط جنگ، تخریب این مکان‌های معنادار به گسست هویت و حافظه منجر می‌شود، گسستی که برای اقشار کم‌برخوردار ساکن در مناطق نزدیک به تأسیسات نظامی، شدت بیشتری دارد. این گروه‌ها، به دلیل فقدان منابع کافی برای جابه‌جایی، با آسیب‌های چندلایه‌ی جنگ - از تخریب زیرساخت‌ها تا اختلال در معیشت - مواجه‌اند، در حالی که طبقات مرفه، با دسترسی به سرمایه‌ی اقتصادی و فرهنگی، قادر به ترک موقت شهر یا بازسازی حافظه‌ی خود از طریق رسانه‌ها هستند. نابرابری‌های مکانی، که تحت تأثیر منطق سرمایه و تبعیض طبقاتی شکل می‌گیرند، این شکاف را عمیق‌تر می‌کنند. در ایران، که از ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ تا زمان نگارش این نوشتار (۳۱ خرداد ۱۴۰۴) آماج حملات رژیم

صهیونیستی قرار گرفته است، اقصی نقاط شهرها به نقاط کانونی حافظه‌ی جمعی بدل شده‌اند، جایی که خاطرات ترس، همبستگی، و فقدان در آن‌ها حک می‌شود. برای اقشار آسیب‌پذیر، این مکان‌ها نه تنها پناه، بلکه شبکه‌های هویتی هستند که در معرض نابودی قرار دارند.

جنگ ایران و اسرائیل، که با حملات به تأسیسات نظامی و آسیب به مناطق غیرنظامی همراه بوده است، نابرابری‌های ساختاری را تشدید کرده و اقشار آسیب‌پذیر را در معرض آسیب‌های چندگانه قرار داده است. کارگران روزمزد، با توقف فعالیت‌های اقتصادی، به آستانه‌ی فقر مطلق فرو می‌غلطند. کارگران کارخانه‌ها، فاقد درآمد ثابت و حمایت‌های اجتماعی‌اند. اقلیت‌های غیربومی، که در مشاغل کم‌درآمد نظیر ساخت‌وساز مشغول‌اند، با تبعیض ساختاری و فقدان خدمات اجتماعی مواجه‌اند. کارگران خدماتی، که در شرایط ناامن به کار ادامه می‌دهند، با خطر حملات و ناامنی شغلی روبه‌رو هستند. رزا لوکزامبورگ (۱۹۰۶) با تأکید بر نقش توده‌ها در مبارزه‌ی طبقاتی، استدلال می‌کند که قدرت تغییر اجتماعی در کنش جمعی این گروه‌ها نهفته است. حافظه‌ی آن‌ها - ثبت‌شده در صف‌های نان و مایحتاج اولیه، خانه‌های ناایمن، و همبستگی‌های محلی - نه تنها سندی از رنج، بلکه بازتابی از مقاومتی طبقاتی در برابر خشونت ساختاری و سرمایه‌داری نظامی است. لوکزامبورگ (۱۹۱۳) به نقش سرمایه‌داری در ایجاد بحران‌های اقتصادی اشاره می‌کند که در جنگ به اوج خود می‌رسد. جنگ، با تخریب زیرساخت‌ها و تعمیق فقر، این اقشار را در تنگنای بیشتری قرار می‌دهد، اما حافظه‌ی آن‌ها، متبلور در کنش‌های بقا، بذر همبستگی و تغییر را در خود پرورانده است.

در همین راستا، روایت‌سازی به مثابه ابزاری بنیادین برای بازسازی هویت در برابر گسست‌های ناشی از جنگ، نقشی محوری ایفا می‌کند. پل ریکور (۲۰۰۴) استدلال می‌کند که روایت‌سازی، تجربه‌های زیسته را معنادار می‌سازد و هویت را در برابر گسست‌ها بازسازی می‌کند. برای اقشار آسیب‌پذیر، این روایت‌ها در قالب خاطرات شفاهی یا کنش‌های روزمره‌ی بقا نمود می‌یابد. با این حال، نابرابری در دسترسی به رسانه‌ها و سرمایه‌ی فرهنگی، این روایت‌ها را پراکنده و کم‌اثر می‌سازد. طبقات مرفه، با بهره‌مندی از منابع رسانه‌ای، قادر به مستندسازی حافظه‌ی خود هستند، در حالی که اقشار کم‌برخوردار با خطر فراموشی مواجه‌اند. ماریان هرش (۲۰۱۲) با مفهوم

«پساحافظه» نشان می‌دهد که یادمان‌ها و مراسم عمومی می‌توانند رنج و مقاومت را به نسل‌های بعدی منتقل کنند. در ایران نیز، این فرآیند می‌تواند همبستگی را تقویت کند، اما بدون بازخوانی انتقادی، ممکن است به بازتولید روایت‌های یک‌سویه منجر شود.

بنابراین، سیاست‌های حافظه که در ایران بر قهرمانان ملی و رویدادهای کلان متمرکزند، تجربه‌های زیسته‌ی اقشار آسیب‌پذیر را از روایت‌های رسمی حذف می‌کنند. فوکو (۲۰۰۳) استدلال می‌کند که حافظه‌ی رسمی، ابزاری برای کنترل است. در جنگ کنونی، روایت‌های رسمی که بر فداکاری تأکید دارند، رنج‌های روزمره‌ی این اقشار را نادیده می‌گیرند. با این حال، کنش‌های پراکنده آن‌ها، به‌سان ضدحافظه، در برابر سیاست‌های فراموشی مقاومت می‌کنند. طبقه‌ی متوسطی که به‌کوچ اجباری تن نداده است نیز، با دسترسی به منابع فرهنگی، حافظه‌ی خود را در چارچوب‌های رسمی‌تر حفظ می‌کند، اما تحت فشارهای روانی جنگ قرار دارد. حافظه‌ی این طبقه نیز، در تقاطع حافظه‌ی اقشار آسیب‌پذیر و روایت‌های رسمی، موضوعی محوری برای تحلیل است.

برای فراتر رفتن از تأمل نظری و پاسخ به ضرورت بازخوانی صدای خاموشان، شایسته است که نهادهای فرهنگی و مدنی، با حمایت سیاست‌گذاری‌های عدالت‌محور، آرشیوهای دیجیتالی از روایت‌های شفاهی اقشار آسیب‌پذیر، نظیر کارگران روزمزد، اقلیت‌های غیربومی و کارگران خدماتی، ایجاد کنند. این پلتفرم‌ها، که می‌توانند در قالب پایگاه‌های برخط یا پروژه‌های محلی عمل کنند؛ با ضبط و مستندسازی داستان‌های زیست‌شده در محله‌های حاشیه‌ای، و فضاهای کاری ناامن، نه‌تنها حافظه‌ی این گروه‌ها را از خطر فراموشی مصون می‌دارند، بلکه با فراهم آوردن بستری برای نشر عمومی، امکان بازنمایی آن‌ها در گفتمان‌های جمعی را تقویت می‌کنند. چنین ابتکاری، که ریشه در همبستگی اجتماعی و نقد نابرابری‌ها دارد، می‌تواند به‌برساخت حافظه‌ای چندسویه باری رساند و زمینه‌ساز سیاست‌هایی برای کاهش حذف ساختاری در آینده شود.

در نهایت حافظه‌ی جمعی، نه‌تنها آینه‌ای از گذشته، بلکه صحنه‌ای برای نزاع بر سر آینده است. این حافظه، که در بستر نابرابری‌ها شکل گرفته است، تجربه‌های زیسته‌ی

اقتشار آسیب‌پذیر را از مرکز دور می‌کند، اما روایت‌های شفاهی و همبستگی‌های محلی، به‌سان ضدحافظه، پتانسیل مقاومت را در خود نهفته دارند. بازخوانی این حافظه‌های خاموش، که در کوچه‌های ویران و خانه‌های ناامن متبلور است، وظیفه‌ای اخلاقی و سیاسی است که می‌تواند به برساخت حافظه‌ای چندسویه و عدالت‌محور منجر شود. این بازخوانی، گذشته را در پرتوی نابرابری‌ها بازنمایی می‌کند و آینده‌ای برابر را ممکن می‌سازد.

منابع

- Arendt, H. (1958). *The Human Condition*. Chicago: University of Chicago Press.
- Arendt, H. (1970). *On Violence*. New York: Harcourt Brace Jovanovich.
- Foucault, M. (2003). *Society Must Be Defended: Lectures at the Collège de France, 1975-1976*. New York: Picador.
- Halbwachs, M. (1992). *On Collective Memory*. Chicago: University of Chicago Press.
- Hirsch, M. (2012). *The Generation of Postmemory*. New York: Columbia University Press.
- Luxemburg, R. (1906). *The Mass Strike*. In *Rosa Luxemburg Reader* (2004). New York: Monthly Review Press.
- Luxemburg, R. (1913). *The Accumulation of Capital*. London: Routledge (2003).
- Ricoeur, P. (2004). *Memory, History, Forgetting*. Chicago: University of Chicago Press.
- Urry, J. (2000). *Sociology Beyond Societies*. London: Routledge.